

مراسم زار؛ صحنه همیاری در

درمان سنتی

دکتر محمود زندمقدم

درآمد

به روزگاران گذشته، در صبحدم حیات، به خاطر وضعیتی که داشت انسان، روی گره خاک، که خود معلق بود و سرگردان، به قول حافظ، در دایره مینا^۱، نه تنها، شکار، و بعدها، کشت و کار، به قصد یافتن و فراهم آوردن قوت و غذا، به صورت دسته جمعی انجام می شد، در اعماق جنگل ها، و وسعت دشت ها، کنار رودها و درازنای دره ها، بلکه، آئین های فرهنگی و نیایشی نیز، به شکل گروهی برپا می شد. به حکم تجربه و نیاز، زیستن درون گروه، کارکردن دوش به دوش جماعت، برگزاری مراسم قربانی و نیایش، به صورت دسته جمعی، برای راندن ارواح خبیث و مددگرفتن از ارواح نیک، و درک این نکته، که انجام همه این مراسم، به طرز گروهی و با همکاری یکایک افراد و خانوارها، چه در تولید، چه در نیایش، بهتر می تواند کارساز باشد، و یکه و تنها، نمی رود کاری از پیش، یکی از اساسی ترین دستاوردهای انسانی است.

همین ایام، مراسمی انجام می شود، به صورت دسته جمعی در سراسر سواحل خلیج پارس و

۱. زین دایره مینا خونین جگرم می ده تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی

دریای عمان، که به آن می‌گویند زار، و در حوزه مرکزی بلوچستان، دمالی^۱ و دمال، به قصد شفای بیماران، و بیرون‌راندن ارواح خبیث از تن بیماران، سابقه دیرینه‌ای که دارند این مراسم، تحول و تکامل و دگرگونی‌هایی که پذیرفته‌اند طی قرن‌ها، نشان می‌دهد، در زمینه مبارزه با بیماری‌ها و عواملی که باعث این بیماری‌ها هستند، در شکل آیینی خاص، تمام افراد جامعه، شرکت می‌کرده‌اند، زن و مرد، با نقشی برابر، چه بیمار زن بوده است، چه مرد، چه کودک.

آنچه ملاحظه می‌کنید، شرح گونه‌ای از این مراسم است که در قشم انجام شده است، در روستای سلخ. طی گفت‌وگو با درویش سالم که راهبر این مراسم است، کوشش شده است آگاهی‌های ضروری فراهم گردد برای شناخت و درک خواننده از چگونگی انجام گرفتن این آیین‌ها، انواع زارها یا بادها. همچنین چگونگی تحول این مراسم طی قرن‌ها و آمیختن آن با اعتقادات و باورهای بعضی طریقت‌های درویشی و عرفانی نشان داده شود. در حال و هوایی که کوشش و یاری دسته‌جمعی جماعت همراه با موسیقی و رقص و نیایش دسته‌جمعی به آن جلوه و جاذبه‌ای می‌بخشد خاص و وجه یگانه و شگفت آن به‌شمار می‌رود.

در پایان، گفت‌وگویی دیگر را می‌خوانید با درویش سالم، کنار گفت‌وگو با ملای آبادی به‌پاتان، واقع در دره‌سرباز بلوچستان، که یاری می‌دهد به خواننده آشنا شود بهتر به همانندی باوری‌های این طریق آیینی در بلوچستان و قشم، همچنین تفاوت‌ها و نیز تجسم اسرارآمیز فضای این مراسم.



آبادی سلخ، خانه‌ها: سنگ و گِل، کوچه‌ها: خاکی، موازی دریا، نوک تیرهای چوبی سقف‌ها، زده‌اند بیرون، توی کوچه‌ها، نیم متری، یک متری، می‌پیچد ماشین، ساحل، ماسه، خاکستری، ردیف تیرک‌های چوبی، راست، یکوری، روبه‌روی دریا، بین تیرک‌ها، بندهای نایلون، سبز و قرمز، لاشه کوسه‌ها، اسکلت ماهی‌ها، حرام، به‌قول دریانورد، آونگان به بندها، بین دریا و خانه‌ها، و زیر لاشه‌ها، ماهی‌های ریزریز، می‌زدند به قهوه‌ای، پهن روی ماسه‌ها، فلس‌ها،

۱. محمود زندمقدم، حکایت بلوچ، ج چهارم، فصل چهلم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۴۹ تا ۲۵۸.

لابه‌لای لاشه‌ها، گِرد لاشه‌ها، بوی گندیدن، خوب که خشک شدند لاشه‌ها، در آفتاب، نسیم و باد دریا، شدند مثل تخته چوب و ماهی‌های ریزریز زیر لاشه‌ها، مثل تراشه‌های چوب، می‌گُندند توی‌گونی، می‌فروشنند به صاحبان نخلستان‌ها، برای کود، به نقل آقای دریانورد.

سایبان‌ها، پایه‌ها: تیرک‌های چوبی، سقف‌ها: تیرک و روی تیرک‌ها، حصیر، بین دریا و ردیف گِلی خانه‌ها، استراحت‌گاه ماهیگیران، سایهٔ لرزانی برای تعمیر و وصله و پینه تورها، انتظار ماهیگیران، که نگاه می‌کنند، به موج‌های طوفانی و گوش می‌کنند به غریوان دریا و سرانجام، وراجی ملوان‌ها، و دریا: مَوّاج، برق می‌زند در آفتاب، قلع‌گون، و غرش موج‌ها، ممتد و پشت سرهم، می‌غلطند روی ساحل، می‌آیند جلو، تا نزدیک پایک سایبان‌ها، جا می‌مانند کف‌ها، روی ساحل، برمی‌گردند موج‌ها، خداحافظ ساحل.

درویش سالم، درویش سالم، سراغش را می‌گیریم. پسر بچه‌ای، می‌افتد جلو، ما به دنبالش، کوچه‌ای خاکی، کمرکش کوچه، دری چوبی، وسط‌دیواری گِلی و روبه‌روی در، پاره زمینی خاکی، کج و معوج، زمین فوتبال بچه‌ها، پسرک می‌گوید، حالا، خالی و توی خودش. بچه‌ها؟ «مَدْرَسَن».

تِپ، تِپ، تِپ، تِپ، کف دست‌ها و تخته‌های در سیاه و راه راه. صدای زنی، نازک، پشتِ در.

- چه کار داری؟

- آمدیم دیدن درویش.

سکوت، یعنی استخاره می‌کند؟ این پا و آن پا، این پا و آن پا، لیخ، لیخ، لیخ، دم‌پایی‌های بنفش، می‌درخشند بنفش‌ها در آفتاب، میان گرد و خاک، شلووار بلند، تا روی دم‌پایی‌ها: قرمز، پیراهن: آبی، تا زانو، نگاه چشم‌ها، دو پرتو مشکی، میان قاب نقاب، و نقاب: طلایی اکلیلی، آوایی، کشیده، زنگدار: همچنان که می‌گذرد:

- خانه است، صدا کنید.

و صدا: درویش، درویش، حالا دو صدا: درویش، درویش، سه صدا: درویش درویش، دریا هم شنید و شنیدند ماهی‌های دریا، اما درویش... باز، کف دست و تخته‌های در تِپ، تِپ و درویش درویش، با هم.

تق و توقی، تکان می‌خورد یک لنگه در و اینک: درویش، میان قاب چوبی در: دستمالی سپید گِرد سر، پیراهن بلند سپید، زیر پیراهن، لُنگ سپید و پاهای، برهنه، زیر سایبان ابروها،

چشم‌ها، غلطان، خسته، ته ریشی، سپید: دانه، دانه، گندم و جو، و گونه‌ها، آویخته، هم‌رنگ
مِس، در آفتاب.

- بفرمایید و خوش آمدید.

خالی می‌شود قاب در، درویش جلو جلو، دالان و حیاط: خاکی. ردیف اطاق‌ها، درها:
چوبی، پنجره‌ها: به قرینه، چهارگوش، چوبی، سه طرف حیاط، ایوان سرتاسری، پایه‌ها: دار،
جلوی ایوان، این گوشه حیاط، آن گوشه حیاط، شاخه‌های خشکیده نخل و سه کنج حیاط:
اجاق، سنگی، سنگ‌ها: سیاه. اطاقی: دیوارها گچ، سقف، چوبِ مربع، ردیف لحاف‌ها و
تشک‌ها: سرخ و سبز و بنفش. گوشه اطاق و کف اطاق، قالیچه جفتِ قالیچه: زمینه‌ها، همه سرخ
و نقش‌ها: بعضی اسلیمی، بعضی هندسی، مثل موج‌ها و ساحل دریا.

- بابا سالم حالش چگونه، درویش؟

- بابا سالم؟

- بله.

- شناسی.

- بله.

- دیدی؟

- بله.

- کجا؟

- شیراز.

- پدر مینه؟

- بله.

- مُرد.

- روانش شاد، کی؟

- دیریه.

- عجب. متأسفم.

- دکتری آمد شیراز، پرسید.

- از چی پرسید؟

- از زارها پرسید، کرد در دفتر. رفت تهران، کتابی کرد، فرستاد برای بابا سالم، کتاب دیدی؟

- دکترشناسی؟

- بله.

- اسمش یاد داری؟

- بله.

- چه بود؟

- دکتر ساعدی؟

- ها، یاد کردم.

- حالش خوبه؟

- خوبه، خیلی خیلی خوبه.

- الحمدالله.

- تهرانه؟

- نه.

- رفت از تهران؟

- بله.

- کجا رفت؟

- همان جا که بابا سالم رفت.

- ای، مُرد.

- بله.

- دکتری بود

- بله.

- کاری داری با ما؟ آمدی از تهران؟

- بله.

- چه کار؟

- آمدم حالتو بپرسم درویش، بینمت، چند تا سؤال هم دارم، اجازه بدهی، بپرسم.

- این همه راه آمده‌ای، ما را ببینی، خوش آمدی، بپرس.

جیر جیر در، سینی چای استکان‌ها، دور سینی و وسط سینی قندان، ملامین، سبز و دنبال

سینی، قلیان، توی هوا، برمی‌خیزد درویش، می‌رود جلوی در، یک‌دست سینی چای و

یک‌دست قلیان:

- دکتریست، از تهران آمده، آمده ما را ببیند.

حالا: سینی چای یک طرف، قلیان یک طرف، شکم درویش وسط، کمی جلوتر از سینی و قلیان، تاتی تاتی، می آید و می نشیند، سینی چای و قلیان، وسط قالیچه.
- درویش؟
- بله.

- همه زارها یک قسمند، یک جنسند؟ یا چند قسم زار داریم؟

- زار چهار رقم داشتیم، در قرآن زار نیست. من هم خواندم، دیدم زار نیست، فقط این مرضه، مرضین است که باد سرخ، همان ریح الخمر، از قسم باد سرخ. دوم: رقمی یه که به دعای قرآن خوبه، سوم: رقمی یه، با رفتن آب گرم خوبه، چهارم: یک نوع هست انجام مراسم خوبش می‌کنه، اسمش گذاشتن زار، در قرآن، نی.
- چگونه مرضیه این زار؟

- این مرض هوایه، از هوا. پدر من بادش بود. من نبود. به ارث نرسه باد. خیلی تفکر کردم، ارثی نیس. خانواده ما تمامشون هسن، مثل حاجی صالح، مبتلا به این مرض بوده. خانواده ما، خالو هم داشته، من ندارم.
- ... این مرضه، کار بچه نیس، دو تا مرد رفاقت دارن، یا دو تا زن، یکی داشته باشد، خواب و خوراکش با هم باشن، دیدم انتقال پیدا کردن.

- یعنی مُسریّه؟ سرایت می‌کنه؟ از مرد به مرد؟ از زن به زن؟ یا از مرد به زن، از زن به مرد هم می‌شه سرایت کنه؟

- معین در کتب، نیست الامرضه، بعضی هسن علما روایت‌کننده از قسم سلیمان ابن داود: موکل بآدان بوده سلیمان نبی، ریشه‌ش همان جاست.

- ... بعضی بآدا، این زخم، دکتر گوید چه زخمی است؟ این ریش‌کندن، بخار و باد دارن، خود زار هم یک نوع مرضه، مثل این زخم، مثل مرض سرطان. از سالی که بابا فوت بودن به رحمت خدا، فهمیدیم زار مرضه، و این مرض از هوان. هستن کسانی که گویند قبل مامان، بابام، مرض نبوده، همین زارن، عوامن آنان، هرچه در قرآن نبود، نباد (نباید) پیش‌گیری.

- ... مرض همان مرض خداست، خیلی گوین صدتا، من نگویم. داروش همان یکین، درخت هست اسمش جوز و هیل و کلمفر مضموم، کمی مُربّات و زعفران و دارپیچ و حلیله زرد.

- ... این چیزها نرم دُرستو کنیم. حالا روم آورم.

برخاست، سنگین، نفسی چاق کرد، به راه افتاد، حیرجیر در، قوطی پلاستیکی، کبود، کف دست راست درویش و کف دست چپش، روی قرمزی در قوطی، و دنبالش، درویش، آمد و نشست. تکانی و در قوطی، توی هوا، گردی سبز ته قوطی، معطر.

- در مراسم انجام شد، وقتی زار زیر شد، از مریض می پرسیم، در مراسم که شروع کردیم، بادش پایین هن، شب بعد سؤال کنیم از باد: اسم شما چین، یکی گوید از افریقا آمدن، یکی از خارک، دو شَبه سؤال کنیم، ما می پرسیم چی می خوای که آمدی اذیتش می کنی؟ می گن، زار می گن: ما را اذیت کردن، کهوری و کُناری بریدن، بسم الله نکردن. سبب بیش تر این ها- مرض ها- از درخت می شه.

- ... موادی هست، تنباکو به اسم گره کو. وقتی باد نیامد، همین تنباکو با کلیان دهیم. همین تنباکوست درست کردیم با کَلَمْفَر. قوطیش مال سعودی ۳۰ روپین، بهتره. دویی ساختن ۱۲ روپین، افاقه کم کند. مریض حُمار می شه، باد از لاشه می آد تو کَلَش، بالا که آمد، پایین می آد، هَمَش شفا پهلوی خداوند تعالی به.

- ... اگر باد از لاشه نرفت تو کَلِه، دیگه کار ما نیس، از زور ما نیس، می گیم باید بلندشدن کنی بروی شیراز، پیش دکتر بزرگ.

- ... اما ما نداشتیم بیمار که آوردن پیش ما سؤال کنیم دکتر رفتن، خوب نشد، رَوَند آب گرم، نشد، سیدی هست در فَنج لارستان، نشد، آن وقت من تحویل می گیرم، مراسم من این طوره:

- ... یکی باد می گه از هوا آمدم، یکی می گه از یمن آمدم، یکی می گه از زمین آمدم: ارضیم.

- ... در مراسم باد زیادن، شیخن و زار:

نواکه ناخن کهره می بندند که بازی آن ما نمی فهمیم، شیخ و نیر، و دهل با دو دست می زنند ما نمی فهمیم.

انواع زار کدامند درویش؟

- شیخ شَنگَر، شیخ عبدالقادر، نایب زار، شَمینز و گور (صیت).

- ... من نمی توانم بگویم، مرض خداست، قبل از من هم شاید بودن، بلکه فهمند.

- ... از باسعید و آمدند دنبال من نماز خوانیم، پیش کدخدای گفت تقصیر کردی و بخشیدیم.

- ... این مریض صد تا جن داخل مریض بود، نودوئه جن در کردیم، یک ماند، یک ماند، در

نشد. از من خواستن در کنم. گفتم ندانم، این مال خداس، آمد، مریض آمد، تیمش^۱ تمام شد، این جا بود مریض، تیمش تمام شد، چن در شد.

- ... هر مریض، هر چن، تیم داره. عمر پهلوی خداوند تعالان، اگر عمر هسن، در می شه، باد در می شه.

- ... از قول دیوان عبدالرحیم در بحرین دیدم:

عمر آدم تمام شد، خوابید، همان خواب مُرد. عمر که هست، بیست سال مریض شد، مریض سالم می شه، خوب می شه، رفتی دکتر، چون عمر داره، عمر کنه، خیلی علیل بود، زمان ما، خوب شد، تیمش تمام نشده بود. آن عبدالرحیم عربی گفت، خواندیم برای شما، ما فارسی گفتیم.

- ... کتاب اهل هوا، در شیراز هسن، مال پدر منه، بابا سالم پدر من بود که در کتاب اهل هوا بود. از تهران آمدن، کردنش در کتاب، رفتن. ندانیم کی رفتن، تیمش تمام بوده، نبوده؟ تو چه گویی؟

- همان که تو گفتی، تیمش تمام بوده، تیم دست خدای تعالی است.

- درست گفتی، فهم کردیم، اهلی، از همان اول فهمش کردیم، اهلی.

جیرجیر در اطاق، دستمالی سپید، زیر دستمال، خط خط پیشانی و سیمایی، عین دود، پیراهن سپید و لنگ سپید، پاها، کنده های نیمسوز، برو بیآ، یکی و دوتا، سه تا و چهارتا، رسیدند پاها بالای اطاق و چرخ و صدای درویش:

- کدخداست، خوش آمدی.

دست درویش و استکان چای، جلوی کدخدا، قندان ملامین، سبز، لکه لکه، کنار استکان چای و مگس ها.

- دکتر بست کدخدا. از تهران آمده. آمده احوال ما پرسد. بابای ما شناسد. ندانست فوت کرده،

گفتیم تیم دست خداس، سلامت دست خداس، مرض دست خداس.

و کدخدا، عین بُتِ دِق، فقط نگاه.

- دکتر، کدخدای ما مرد خداس، شهر شناسد، خواهی پرسش کنی؟

گرفتیم و پرسیدیم.

- خوش آمدی کدخدا، خوشحال شدیم، قصد داشتیم بیایم، خدمت شما برسم، اول کدخدا، شانس آوردیم، مرحمت کردید، تشریف آوردید.

- کار خداس، دل‌ها به هم رساند.

- تکه درویش بود، وصله و پینه.

- کدخدا، رسم کدخدایی از کی بود؟ قدیم؟ جدید؟

- قدیم، خیلی قدیم، رأی‌گیری نبود، انتخابات نبود. رأی جدید است. می‌گفتن مردمان شهر، معتمد محل خوبه، عقل داره، اهل صلحه، می‌شد کدخدا، بعد انجمن شد، اما کدخدا به جاست.

وزِ وزِ مگس‌ها، وزِ وزِ، لکه، لکه، سیاه، سیاه، وول وول، لابه‌لای سپیدی دستمال کدخدا، پیشانی و لپ‌ها، دور لپ‌ها، وزِ وزِ. دو تا نگاه.

- درویش: امر پیش خداس، شفا پیش خداس، تیم پیش خداس، شانزده سال، مبتلا به مرض شده، کدخدا شناسد، داند، کدخدا وسط کرد، جایی نبوده پره، آمد این‌جا، نعش کرد، مراسم خلاص شد، باد در شد. پهلوی بابای ما بردن، پهلوی دکترا بردن، دیشب، امشب آمد پایین، آخر شب آمد پایین: من صدق به این مرض نداشتم. پیرمردی بود، همین مریض گرفت، غمباد تگر بود، این مبتلا به همین مرض بود، آخر کار من از بحرین آمدم، دیدم برای امتحان این کار انجام دادن، من صدق آوردم به این مرض، مراسم شد، نعش شد، در شد.

- ... کدخدا رئیس شورا است، کدخدا هم حسن، مرد خداست. سؤالی نکنی؟

- کدخدا چه کار می‌کنی؟

- رئیس شورا هستیم، اختلاف رفع کنیم، صیادی داریم، کاسبی این‌جا صیادیست، الان فصل اهوره، تابستان سنگسر با گرگور می‌گیرن، حالا نماز می‌خوانن، می‌زن، دو، سه شو برمی‌گردن، نزدیک دریای بزرگه، ماهی زیاده، کاسبی ما ماهیه، ماهی به شیلات فروشیم، امسال شصت و پنج تومان هر کیلو، ماهی زرده سی تومن کیلو، شیرماهی، من: پونصد تومن.

- خوب، درویش، با اجازه، اجازه می‌فرمایید کدخدا؟

کدخدا، این پا و آن پا، نگاه.

- نمی‌فرمایید کدخدا؟ بفرمایید، بفرمایید.

- شما بفرمایید، مهمان هستید.

- بزرگتری گفتن، کوچکتری گفتن، بفرمایید، خواهش و خواهش.
- بفرما، بفرما کدخدا.
- درویش می‌گفت، یک نگاه به این طرف، یک نگاه به آن طرف، هم به نعل می‌زد درویش، هم به میخ.
- بفرمایید، بفرمایید.
- کدخدا در آستانه در اطاق.
- بفرمایید، بفرمایید.
- کدخدا توی ایوان.
- بفرمایید بفرمایید، بفرمایید، بفرمایید.
- می‌پیچد کدخدا توی دالان.
- بفرمایید، بفرمایید.
- انتهای دالان و پشت در حیاط.
- بفرمایید. بفرمایید.
- کدخدا توی کوچه.
- بفرمایید بفرمایید، خوش آمدید، خوش آمدید.
- دارد می‌رود کدخدا، توی کوچه، در سینه‌کش دیوار.
- درویش،
- بله.
- ما هم می‌رویم.
- بمان، نهار خوریم. کلیانی کشیم، کجا روی؟
- کار دارم، اما، اگر مراسمی هست، امشب، برمی‌گردم.
- هست، اما مریض زن است، مشکل است.
- یک گوشه‌ای، کناری، ما را بشان، جا بده، مخلص درویش هم هستیم.
- بیا، کاری کنم.
- چه ساعتی؟
- بعد نماز مغرب، شام.

- اما مریض نتوانی دید، زن است.
- باشد، یک دفعه دیگه می‌آم، می‌بینمش، وقتی خوب شد، ان‌شاء‌الله.
- ان‌شاء‌الله.
- خداحافظ، تا بعدِ نمازِ مگرب و شام، اگر تیمی باشد، نباشد، حلال کن درویش.
- ان‌شاء‌الله هست، خداحافظ.



نماز شام، مویه دریا، سایه دارها، سایه لاشه کوسه‌ها، آونگان نوک داروها، روی ماسه‌ها، ماه، نیمه توی دریا، نیمه توی هوا.

خانه درویش، اطاق مراسم: چهارمتر در شش متر، دیوارها: گچ مالی، سقف، چوب مربع: قهوه‌ای سیر، کف اطاق، قالی و قالیچه، زمینه‌ها: سرخ روشن و سرخ تیره، نقش و نگارها: آبی و صورتی و زرد. پرده‌ای سرتاسری، سپید کدر، پُرچین و چروک، وسط اطاق، سروصدای زن‌ها، آن طرف پرده و این طرف پرده، مردها: ردیف، نشسته‌اند، از این پهلو اطاق، تا آن پهلو اطاق، تنگ هم. دُهل‌ها، سه تا، کنار هم. هر سه، دو طرفه، نقش و نگار، روی پوست دُهل‌ها، دایره‌های قرمز جگری، زرد خزانی، نقطه‌های گرد و درشت، دور تا دور دایره‌ها، ریسمانی دو سر دهل‌ها، برای انداختن به دوش.

چهار درِ چوبی، دو در طرف مردها، دو در طرف زن‌ها، بین اطاق و ایوان، بعد از ایوان، حیاط: ظلمات، غیر از سه کنج حیاط، اجاق: شعله‌ها، زرد و سرخ نارنجی، زبانه می‌کشند در تاریکی، بوی دود، تک و توکی ستاره، سوسو می‌زدند، این گوشه حیاط، آن گوشه حیاط، بالای دیوارهای حیاط.

سینی مسین، گرد، توی سینی، منقلی سفالی، گل‌های سرخ ذغال، چهار بخوردان، روی گل‌ها، به گردش در می‌آیند بخوردان‌ها، دور اطاق، درویش، وسط اطاق، می‌گیرد دستش را روی بخوردان‌ها، می‌گرداند انگشتان بخور زده را دور سرش، چهار بار. می‌رود و می‌ایستد کنار پرده، نیمه این طرف، طرف مردها، نیمه آن طرف، طرف زن‌ها، توی دست راستش، نی خیزرانی، بلند و باریک، نوک نی، نقره، زنگوله‌های ریز نقره‌ای.

دُهل‌ها: دام دام، دست‌ها، همراه دام دام دُهل‌ها: دَق دَق، کف دست‌ها، پوست دُهل‌ها،

می خوانند، نقش و نگارها: شکوه، شکوه، عنابی، تیره، تار، نی بلند دست درویش، بالا می رود در هوا، پایین می آید، چرخ می زند تری هوا، زنگوله های نقره ای، برق می زنند در روشنائی لامپ های برق، آونگان میان بخورها، دام دام، دق دق، آن طرف پرده، این طرف پرده، تند، کند، تُند، کند.

درویش: هاهو زارش ماما زارش ماما، زارش ماما

تکرار می کنند مردها، پاسخ می دهند زن ها به مردها،

به آهنگ دهل ها و کف دست ها: هاهه زارش ماما هاهه زارش ماما

آواز مردها، آواز زن ها، یکی از زن ها، صدایش، زمزمه جویبار، پنهان میان مه، از کجا می آید

جویبار؟: هاهه زارش ماما هاهه زارش ماما، زارش ماما

تُند، تند، دام دام، دق دق، آواز، آواز، دهل ها، روی زانوان دهلی ها.

آرام می گیرد نی، سکوت.

بخوردان ها: اول می گردانند بین زن ها، دود و رایحه بخور، آن طرف پرده، می آید بخوردان طرف

مردها، می گردد، دست، به دست. درویش پا به پای بخوردان، حالا، نگاه درویش و دود و عطر

بخورها، برمی گردد بخوردان طرف زن ها، آن طرف پرده.

حالا ایستاده است درویش وسط مجلس، نیمی آن طرف پرده، نیمی این طرف پرده، نگاه

می کند به پشت پرده، به زن بیمار، پیایی.

به حرکت در می آید نی، طنین دهل ها، ضرب دست ها.

هاهو زارش ماما زارش ماما، زارش ماما هاهه زارش ماما هاهه زارش ماما

آواز مردها، پاسخ زن ها، دهل ها و کف دست ها.

درویش درویش

یکی از زن ها، آن طرف پرده:

درویش درویش

می رود درویش پشت پرده، یک دست بخوردان، یک دست نی. نه درویش پیدا، نه

بخوردان ها.

برمی گردد، می ایستد سرچایش، نگاه می کند به اهل مجلس، نگاه: بخور و دود. بخوردان

می گردد، گرد مجلس، میان دست های جوانی، باریک، سوخته.

حرکت نی، دهل‌ها، دست‌ها:

درویش: هاهو زارش ماما هاهو زارش ماما

مردها: هاهو زارش ماما هاهو زارش ماما

و صدای آن زن، نگاه مشکمی چشمان آهو، یک بار، یک لحظه، به چشم برهم زدنی:
دشت سفید آب سیستان، وقتی می‌چکد ماشه تفنگ شکارچی، برمی‌گردد سر آهو، مشکمی
چشم‌ها، دو تا، و نگاه، یک نگاه، چه نگاه، یک لحظه، تمام، از ازل تا ابد.
طنین کف دست‌ها، داشتند می‌شکستند صداها جام شیشه، شیشه‌ها و سنگ‌ها، تیز، تیز، گاه:
دو ضربی، دو ضربی، تند، شکنده، طنین طبل‌ها، گم شده بودند، مثل دود بخوردان‌ها.
تازه‌واردین، پشت سر هم. می‌آیند، می‌نشینند گوشه‌ای، می‌چپند لای صف‌ها، توی هوا و
زمین، دست‌ها، دست‌ها. بخوردان، جلوی صورت‌ها و بینی‌های تازه‌واردین، می‌رود بخوردان
طرف زن‌ها.

حالا، اندام‌ها: شان‌ها، تنه‌ها، پاها، زانو‌ها، هماهنگ با ضرب دست‌ها، طنین دهل‌ها، دهل‌ها:
روی زانو‌ها، دست چپ طبال‌ها: روی دهل‌ها، دست راست، یکی این طرف دهل، یکی آن طرف
دهل، گاهی به یک طرف دهل و گاه دو دست: دو طرف دهل، هماهنگ با ضرب دست‌ها، پیچ و
تاب اندام‌ها، درویش، کنار پرده، نگاهی به مجلس مردها، همه پیچ همه تاب، نگاهی به مجلس
زن‌ها همه تاب همه پیچ، توی هوا، رایحه بخوردان، دود دود، پیچ پیچ، توی هوا، حالا، آن سوی
طاق، کجا رفت طاق اتاق؟

درویش: شیخ شنگر یا نوح شیخ شنگر یا نوح

مردها: شیخ شنگر یا نوح شیخ شنگر یا نوح

زن‌ها: شیخ شنگر یا نوح شیخ شنگر یا نوح

دست‌ها، دهل‌ها، پیچ و تاب اندام‌ها، می‌روند و می‌آیند، سرها، روی شان‌ها، نگاه‌ها، آمیخته‌اند
با بخورها، دودها.

درویش: یا نورسنگ شیخ شنگر

اهل مجلس، به ترتیب: زن‌ها، مردها: یا نورسنگ شیخ شنگر

گردش‌های عصای نی، زنگوله‌ها، دهل‌ها و کف دست‌ها.

درویش: یا الله خیر یا شیخ شنگر

اهل مجلس: یاالله خبر یا شیخ شکر
سکوت:

بخوردانها، می گردند دستها روی بخور بخوردانها، می روند بالا و می گردند دور سرها.
ردیف مردها، طبالها، روبه روی پرده، این طرف، آن طرف پرده، زنها و بیمار که خوابیده است
کف اطاق، خواب، همچنان.

تکانی می دهد درویش به عصا، علامتی، توقف دستها. سکوتِ دهلها.
می آید درویش، خوش و بشی.

- فهم کردی؟

- ان شاء الله.

- درویش به چه لهجه ای می خواندی؟

- مشایخ لهجه اش غیر است، می رسد به مولود نبی، هنوز نخوانده ام. می خوانم.

شیرداغ. فنجانها لبالب، شیرین. بیست دقیقه ای.

می رود درویش و می ایستد سرچایش، علامت نی و لرزش زنگوله ها. دهلها، دستها، دام دام،
دق دق.

درویش:	و ترجمه، و ترجمه بارک	دهلها، دستها
اهل مجلس:	و ترجمه، و ترجمه بارک	دهلها، دستها
درویش:	مترج، مترج ماسه، متر جنابیه	دهلها، دستها
اهل مجلس:	مترج، مترج ماسه، متر جنابیه	دهلها، دستها
درویش:	مترجه، متر ناسه، مبارج ناسه	دهلها، دستها
اهل مجلس:	مترجه، متر ناسه، مبارج ناسه	دهلها، دستها
درویش:	مَن بارج ناسه، مبارج ناسه	دهلها، دستها
اهل مجلس:	مَن بارج ناسه، مبارج ناسه	دهلها، دستها
درویش:	مَن و نیک پای، من و نیک عالی، دَر لحوں مال	دهلها، دستها
اهل مجلس:	مَن و نیک پای، من و نیک عالی، دَر لحوں مال	دهلها، دستها
درویش:	کلبنی خالی واحد، کلمتی واحد	دهلها، دستها
اهل مجلس:	کلبنی خالی واحد، کلمتی واحد	دهلها، دستها

دهل‌ها، دست‌ها	کَل مَت نوحی وَ نَه ما واحی	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	کَل مَت نوحی وَ نَه ما واحی	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	داری حَبای کَلمنی واحد	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	داری حَبای کَلمنی واحد	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	و توله یا و ابنِ یه	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	و توله یا و ابنِ یه	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	و توله، توله یا ابنِ یه سی زَن پوله	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	و توله، توله یا ابنِ یه سی زَن پوله	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	شوله، شوله،	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	شوله، شوله،	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	یوما حُرما شوله	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	یوما حُرما شوله	اهل مجلس:
دهل‌ها، دست‌ها	یوما حُرما شوله، ما شوله	درویش:
دهل‌ها، دست‌ها	یوما حُرما شوله، ما شوله	اهل مجلس:

طبل‌ها، دست‌ها، سرها، شانه‌ها، کتف‌ها، کمرها، زانو‌ها، بخور، دود، بوی عرق تن‌ها، صدای کشیده زن‌ها، و صدای آن زن: مهتاب، مهتاب، طلوع ماه، آن‌ور زمان.
 علامت عصا. سکوت. سی‌وینج دقیقه‌ای طول کشید مجلس.
 می‌آید درویش، نگاهش، خسته، چشم‌ها، ساکن، گونه‌ها: آویخته و صدایش:
 مریض چهل سال دارد. دوازده سال بود مریض بود. پیش مُلا رفته بود. پیش دکتر رفته بود. پیش دواى محلی رفته بود. شفا نیافته بود. حالا آمده پیش ما.
 اشاره می‌کند به پیرمردی، میان مجلس، دستمال، پریشان فرق سر و روی گونه‌ها و گردن، پیراهن سپید. پیشانی، شیار، شیار، گونه‌ها: فرورفته، لب‌ها، نازک، رنگ پیشانی و صورت و گردن و دست‌ها، قهوه‌ای مات، نی خیزران میان دست‌های مرد، زنگوله‌ای نقره، ته نی.
 - مریض مال شهر قبله است، این مریض پَنتَل (بغل) کردن، آوردن این‌جا، مراسم خوب شد، دست و پاها خشک‌بودن، مراسم بلند کرد. مراسم ده شب طول کشید، حالا دستش: نشان ده:

حرکت دست‌های مرد، جلو، عقب، بالا، پایین، دینگ دینگ زنگوله نقره، رگ‌ها، گره در گره، ورقلمبیده، زیر پوست دست‌ها.

- دیدی؟ تکان می‌خورد.

و اشاره‌ای به مریض:

- پاهای تکان ده.

خم و راست می‌شوند زانو‌ها.

- دیدی؟

- ... انقلاب بود، فرار کردم رفتم شیراز، خانواده گفت شکایت می‌کنم، خانواده مریض شکایت کرد، رفت کمیته شکایت کرد، درویش فرار کرد، ما کار داریم با درویش، مریض داریم.

- ... سخت بود مریض، رفتم، ورقه گرفتم، آمدم.

- ... برده‌بودن دکتر محمدی، خیلی معالجه کرده بودن، نشد. آمدم، ورقه گرفتم، آمدم، آمد، من بلندش کردم. انگشت‌ها نشان ده.

تکان انگشت‌ها: میخ‌های زنگ‌زده، منحنی، کج، کوله، یکی بالا، یکی پایین. ساعد و بازوها، باریک، گردن و سیمایی استخوانی و سوخته، و چشم‌ها و نگاه: التماس، التماس.

- از شهرهای جزیره به این‌جا می‌آیند،

و حتی خارج از جزیره، از شهرهایی مثل میناب، سرخون، به این‌جا می‌آیند برای معالجه بیمار. قهوه، شیرین و غلیظ، قهوه‌دان‌ها، چینی، گل و بوته‌ها، روی گونه چینی‌ها، گل‌بهی و سبز. گلابدان، بلور، می‌ریزند کف دست‌ها، کف دست‌ها به‌صورت‌ها، عطر گلاب، بوی عرق، عطر قهوه، بخور.

بیست و سه دقیقه.

می‌روند طبال‌ها، به اشاره درویش، پیش مریض، پشت پرده، درویش هم می‌رود بالای سر مریض،

حالا صدای درویش، آن سوی پرده: ول بر ماله سیتی یا ولد مال سیتی

اهل مجلس: ول بر ماله سیتی یا ولد مال سیتی

دام دام، دق دق، دام دام، دق دق، رایحه بخور، دود.

درویش: وَنِزَمِ دَائِمًا خَيْرُ رُوحِ

زن‌ها: وَنِزَمِ دَائِمًا خَيْرُ رُوحِ

طبل‌ها، دست‌ها: وَنْ نَزَمْ دَائِمًا خَيْرُ رُوحِ
درویش: ما ذارُوحِ مینِ خیلش - وَنْ نَزَمِ
زن‌ها، مردها: ما ذارُوحِ مینِ خیلش - وَنْ نَزَمِ
طبل‌ها، دست‌ها: ما ذارُوحِ مینِ خیلش - وَنْ نَزَمِ
و ناگهان فریاد درویش، بالای سر زن بیمار:
- شما که هستی؟، این شون تو؟
اسم شما؟ چه جنی هَس؟، هَه، هَه، این شون تو؟
دوازده سال؟

درویش است، دارد گفت‌وگو می‌کند با جن، که حلول کرده است در بدن بیمار، بنا به اقرار خودش: یعنی حضرت چنه: دوازده سال.

درویش: عود و گیشه بیار
بخوردان به گردش در می‌آید.

طنین تند دهل‌ها، ضرب کف دست‌ها، آواز زن‌ها، و آواز مردها.

مردی خیزران را گرفته است دست راستش، چرخ می‌دهد دور سرش، مثل پروانه بادبزن برقی، آن هم دور آخرش، ورجه ورجه می‌کند، می‌جهد بالا، پائین، پشت سرهم، به آهنگ دهل‌ها و دست‌ها، آن طرف پرده است، مرد، بالای سر بیمار، حالا بالاست پرده.

درویش: هویه هویه، هورا هویه، هورا هویه، هارا هویه، هارا هویه،

زن‌ها و مردها: هویه هویه، هورا هویه، هورا هویه، هویه هویه، هارا هویه، هارا هویه، و مرد را همچنان که می‌چرخد دور خودش، دست‌ها چسبیده به پهلوها، سرودستار افتاده روی شانه‌ها، درویش، و می‌رقصد، ریز ریز، می‌آورد.

این طرف پرده، میان مردها، کجاست؟ این طرف؟ آن طرف، توی هوا، روی زمین، خواب، بیدار
حالیست نیست مرد، چرخ چرخ.

و بخوردان، جلوی بینی مردی، کنار دیوار، پیچی و تابی، دست‌ها روی زمین، پیچ و تاب
می‌خورد گرد خودش، مثل مارزده، سرش، موج روی موج.

غریوان دست‌ها و طبل‌ها و آوازاها.

درویش، رو به مرد: کنیز کُن، سیدی یا حبیبم نور، حبیبم سیدی، یا حبیبم نور.

دست‌ها، طبل‌ها و آوازها: کیز کُن، سیدی یا حییم نور، حییم نوری، حییم سیدی. یا حییم نور. سری و دستمالی، می چرخد، عین فریره، روی گردن، صورت؟ کجاست صورت؟ فقط یک دایره، سپید.

درویش کنار دایره‌های سپید: شیرالله، شیرالله بن علی شیرالله، هو یا الله، هو یا الله.

دست‌ها، آوازها، طبل‌ها: شیرالله، شیرالله بن علی شیرالله، هو یا الله، هو یا الله.

زن بیمار، تکان تکانی، سروگردن و شانه‌ها، می‌نشیند روی بستر، وسط زن‌ها. حالا، آهسته، آهسته، نرم نرم، به آهنگ دهل‌ها، دست‌ها و آوازها، می‌روند و می‌آیند، ابتدا، نامحسوس، سروگردن و نیم پیکر زن، حالا محسوس، و درویش:

شیرالله، شیرالله بن علی شیرالله هو یا الله شیر آل ممانی، هو یا، هو یا الله شیرال ممانی

آوازها، هماهنگ با دهل‌ها و دست‌ها:

شیرالله، شیرالله بن علی شیرالله هو یا الله شیر آل ممانی، هو یا، هو یا الله شیرال ممانی

حالا، نیم پیکر بیمار، مثل نسیم، دراز می‌کشد روی بستر و خواب. بیدار بود لحظه‌ای پیش؟ یا خواب می‌دید، بیدار یا خواب، خدا می‌داند.

زن درویش، میان زن‌ها، برو و بیایی، هم دست می‌زند، هم می‌خواند، هم می‌رود و می‌آید و برادر و بگذار و بنشین و پاشو، زن‌ها، جامه‌ها: بنفش، زرد، آبی، سرخ.

آرام‌تر شده است، گردش و چرخ سر مرد، گردگردن، آرام، آرام، حالا، سر و دستمال سپید گرد سر، روی گردن و چشم‌ها، بیرون پریده از حدقه‌ها، تابه‌تا و نگاه‌ها، دور دست، کجا؟ ازل کجا؟ ابد کجا؟ عدم کجا؟

درویش می‌رود بالای سر بیمار، نگاه می‌کند به بیمار، خاموش و متفکر و در این لحظه‌ها، دو مرد، می‌خوانند، به جای درویش و می‌برند مجلس را به جلو.

دوران دوباره سرد مرد، تندتر، تندتر، دولا شده است روی زمین، می‌چرخد سرش، چرخ چرخ، از این طرف، به آن طرف.

نگاهی می‌کند درویش، می‌آید و می‌ایستد کنار مرد: که هستی شما، هه، که هستی شما هه، و رو می‌کند به اهل مجلس: هندی صحبت کردم.

سکوت. مدت مجلس چهل و هفت دقیقه.

چای و شیر، آمیخته، جدا، جدا، شیرین شیرین، چه چای، چه شیر چای.

درویش، دوری می‌زند در مجلس، می‌آید و می‌ایستد کنار مرد، سرش، بادبزن پنکه برقی، همچنان.

رفت تهران، خوب نشد، اما این‌جا، چهل روز ماند، تا این دست و پاش خوب شد. نگاهی: قِل قِل لک، رئیس شورای ده، نشسته است راسته دیوار، سرخ، دندان‌ها را خلال می‌کند، با چوب کبریت، هیئتی همچون هیئت ابوالهول در حال خلال دندان، رئیس شورای ده و کدخدای سابق، بی‌خودی نیست.

درویش، وسط اطاق: بیمار یک بار آمد، باد تا شانه بالا آمد، پرسیدیم، یک بادی هست، همین شب جواب می‌ده، یک باد هست باید دنبالش رفت تا جواب بده، این بار رفت... به در می‌گوید درویش، تا بشنود دیوار، لابد.

زن مریض، خواب، یک پهلوی، کف دست‌ها روی هم، زیر سر.

بخوردان، دود و بخور، جلوی بینی‌ها و دست‌ها بر فراز بخور.

درویش: شیخ ما عبدالقادر گیلانی است، در سوریه زیاد است، در افریقا هست، دَف نداریم، دُهل داریم، ما با همین دهل بازی می‌کنیم، با مراسم قادییه همین جاست، همین‌جا انجام می‌شه، مدد از عبدالقادر می‌گیریم. زبان فرق می‌کنه، مثلاً لحن و آهنگش فرق می‌کنه، دُهل رو همه چیز سوار می‌شه، رو الله هو. زار با زار فرق کند، زبانش، آهنگش، تشخیص با ماست.

شروع مراسم: دور چهارم، بعد از بیست و پنج دقیقه استراحت، درویش صدا می‌کند، دهلی‌ها برمی‌گردند، رفته بودند بیرون اطاق، نشسته بوند در ایوان، قلیان می‌کشیدند.

نشسته‌اند توی اطاق. دهل‌ها روی زانو‌ها: طنین دهل‌ها، دست‌ها و آوازاها

درویش: شیخ، عبدالقادر

زن‌ها و مردها: شیخ، عبدالقادر

دهل‌ها، دست‌ها: دام دام، درق درق

درویش: شیخ یا عبدالقادر مدد

زن‌ها و مردها: شیخ یا عبدالقادر مدد

دهل‌ها و دست‌ها: دام دام، دام دام، دام دام

دَرَق درق درق، درق درق درق

درویش: شیرالله یا عبدالقادر، محی‌الدین فی قلبی حاضر

آوازاها: شیرالله یا عبدالقادر، محی الدین فی قلبی حاضر

دهل‌ها و دست‌ها

درویش: شیرالله یا عبدالقادر، المدد یا عبدالقادر

آوازاها: شیرالله یا عبدالقادر، المدد یا عبدالقادر

طنین دست‌ها همراه آوازاها و دام دهل‌ها.

بیمار، تکانی، نیم‌غلتی، نشسته است وسط بستر، راست، نگاه، روبه‌رو.

درویش: شیرالله بلغ جوابی

آوازاها: شیرالله بلغ جوابی

دهل‌ها و دست‌ها:

تکان، تکان زن بیمار، می‌رود جلو، می‌آید عقب، به آهنگ دهل‌ها، دست‌ها، آوازاها.

سروگردن و شانه‌ها، با هم، موزون.

پسرکی ده دوازده ساله، رفته است و ایستاده است بالای سر بیمار، دست می‌زند، می‌خواند،

همانگ با آوازاها و ضربان دهل‌ها و دست‌ها.

درویش: شیرالله یا عید روسی شیرالله ساکن فی العدن المدد یا عید روسی

اهل مجلس: شیرالله یا عید روسی شیرالله ساکن فی العدن المدد یا عید روسی

دهل‌ها و دست‌ها، آوازاها.

درویش: شیرالله یا عید روسی شیرالله ساکن فی العدن یا الله وا، یا الله وا

دهل‌ها، دست‌ها، آوازاها: شیرالله یا عید روسی، شیرالله ساکن فی العدن، یا الله وا، یا الله وا

درویش، میان یک دستش، چهار نی خیزران، یک سر نی‌ها، زنگوله‌های نقره، آن یکی

دستش، بخوردان: عود و گیشنه - به قول خودش - می‌آید وسط مجلس، چرخ می‌زند، دولا

می‌شود، عود و گیشنه را می‌گیرد جلوی بینی یکی از مردها، همان‌طور، دولا دولا، بینی دوم،

سوم، چهارم، نفس‌های عمیق، چشم‌ها بالا، نگاه‌ها به درویش، خیزران‌ها را، می‌گذارد،

یکی یکی، کف دست‌های راست‌شان، به جنبش در می‌آیند خیزران‌ها، حالا می‌چرخند، چرخ

چرخ، برق می‌زنند زنگوله‌ها، در پرتو لامپ‌های برق، درینگ درینگ، صدای زنگوله‌ها، به

آهنگ دهل‌ها، ضربان دست‌ها، لحن آوازاها، برمی‌خیزند، هر چهار نفر، با هم دست‌های راست،

خیزران، دست‌های چپ، به پشت، خم می‌شوند به جلو، راست می‌شوند، خم، راست، دام دام،

درق درق، آوازاها، دستمال‌ها، گرد سرها- پریشان.

درویش: یا میر گیلانی

زن‌ها و مردها: یا میر گیلانی

دست‌ها و دهل‌ها: یا میر گیلانی

درویش: یا میر گیلانی

زن‌ها و مردها: یا میر گیلانی

دست‌ها و دهل‌ها: یا میر گیلانی

نشسته است بیمار، می‌رود و می‌آید، بالای تنه، شانه‌ها، سروگردن، نیم‌رخ، نیمه ماه، به آهنگ طبل‌ها و دست‌ها و آوازاها.

سه مرد، برمی‌خیزند، کف دست‌ها، دست راست، سه خیزران، بوسه می‌زنند به خیزران‌ها، نوک هر خیزران یک زنگوله نقره، دست چپ، چسبیده به پشت، خم می‌شوند به جلو، سرها و سینه‌ها، تا کمر، برمی‌گردند سر جای اول، در هر رفت و آمد، می‌زنند کمر خیزران‌ها را به گردنشان.

آواز زن‌ها، آواز مردها، ضربان دست‌ها، غوغای دهل‌ها، تکان تکان بیمار، موزون، آمیخته‌اند به هم، آوازاها و طنین دهل‌ها، ضربان دست‌ها، رقص مردها، حرکت خیزران‌ها، زنگوله‌ها، زنگوله‌ها.

درویش: صلو علی محمد بل حاضرین

اهل مجلس: صلو علی محمد بل حاضرین

دهل‌ها و دست‌ها: صلو علی محمد بل حاضرین

یکی از مردها، رقصان، - شیوخ به قول اهل مجلس - می‌برندش، نرم نرم، بالای سر بیمار، راه می‌دهند زن‌ها، یکی از زن‌ها، کودکی بغلش، عین گهواره، تاب می‌خورد، تاب، تاب، می‌خواند. درویش شروع می‌کند به سؤال کردن از شیخ، به زبان عربی، آب نکشیده، نامفهوم، شیخ، دولا، راست، دولا، راست.

اهل مجلس، حالا، خاموش، دهل‌ها، کنار زانو‌ها، دست‌ها، روی زانو‌ها، گوش‌ها به درویش. زنی، بلندبالا، پیراهنش، بنفش، بالای سر بیمار، قوم زن است، به نقل درویش، و درویش:

- کجایت درد کنه؟

بیمار، اشاره دست راست، به پشت قفسه سینه.

کجات؟

اشاره دست راست، به پشت قفسه سینه.

ناگهان، طنین دهل‌ها، می‌خوانند، می‌رقصند، دهل‌زن‌ها، دهل‌ها، آونگان به شانه‌ها. خم، راست، خم، راست، چرخ، چرخ، می‌چرخند دهل‌ها، و کف دست‌ها و انگشت‌ها، روی پوست دهل‌ها.

درویش: شیرالله یا عبدالقادر هو ولی، بارک الله شیخ حسن العدنی

آوازاها، دست‌ها، طنین دهل‌ها، رقص دهل‌ها.

دست درویش، بالا، پایین.

سکوت.

شروع کرده است درویش به صحبت کردن با یکی از شیوخ.

باقی شیخ‌ها، خیزران‌ها فرق سرها، خاموش.

بیمار، بیمار، چه صدایی؟، از کجا؟ دارد حرف می‌زند؟ به عربی، لب‌ها خاموش.

مثل این‌که، توی سینه‌اش، یکی دارد، زمزمه می‌کند، به عربی.

درویش: مترس، مترس، ترسی خیزران افته به جانش. چرخ می‌دهد خیزران را در هوا، می‌درخشند زنگوله‌ها.

بیمار: از ساعت سه شب دلم به درد آیه تا بعد از ظهر:

یکی از شیوخ: باد است، تو می‌ترسی، رَوَد.

شیخ دومی: مُشکل است، باید چند شب بیاید، زحمت کشید، تا باد صاف شود، کار یک

شب نیست، پانزده سال است داخل شده.

شیخ سوم: باد است، تو می‌ترسی، رَوَد.

سکوت.

درویش می‌آید میان مردها و دهل‌ها، همه خاموش.

نگاهی.

- درویش؟

- بله.

- خیزران‌ها، دست شیوخ‌ها، چه حکایتی است؟

- خیزران مال باد است. بادی‌هایی که قبلاً مُردن، عصاشان این جاست، بادطلبیدن عصا با نقره باشه، ما عصا دهیم به بادی (بیمار زار) که شفا یافته، باد عصا طلبد با نقره، تشخیص دهیم، دهیم به باد.

- ... خیلی بادهای قدرتمند داشتند، زن‌ها که آمدن این‌جا، مرض داشتن. جن‌های این‌جا گرفتن، شفا گرفتن.

و هر میهمانی که می‌خواهد برود، می‌آید جلوی درویش، تعظیمی می‌کند و می‌گوید:
- مرخص هستیم.

- بله، سلامت.

رو می‌کند درویش این طرف و می‌گوید: این قانون است باید اجازه گیرند. و ادامه می‌دهد: کار یک شب دو شب نیست، مشکل است. سیصد و خورده‌ای آهنگ است، هر ده دقیقه من غیر می‌کنم، باد، آهنگ غیر می‌خواد، غیر می‌کنم هر دقیقه، با یکی و دوتا، ده تا شیره (شعر) من هر سیصد و شصت و خورده‌ای شیر حفظم.

این که ما حالا خواندیم، آخر خواندیم، مشایخ بود، این: یا مدد شیخ عبدالقادر،

دیگر، گوئیم شیخ حسنه دیگر: یا رسول الله خیرن

دیگر: یا زیارت قاصدین دیگر: ترتجیع من له شفاء

دیگر: عند رب العالمین

- ... تا شفا نگیریم رها نمی‌کنیم. وقتی دیدیم این مرض همین مرض شد، معلوم شد زاره، تو جسد انسان زاره، تا درستش نکنیم ول نمی‌کنیم.

- ... وقتی زیر آمد حالت نشان دهد زار، زار باشد، خودش گوید زاره، از حالت بیمار در

مراسم تشخیص دهیم زاره یا نه.

زار نیست، کار ما نیست. به دارو کشید، تشخیص دهیم از داروش.

- ... اول دارو شروع می‌کنیم. نشد، می‌بریم زیر مراسم، تا زار در نکنیم، شفا نگیریم رها نکنیم.

سلسله ما، وضو گیرن، نماز خوانن، بعد نشینند در مراسم.

داروش معین می‌کنه زاره، مراسم کنیم، زار در کنیم.

بیمار، روی بستر، دراز به دراز، خواب. زن درویش، بالای سر زن.
این طرف، درویش، وسط اطاق، پلک‌ها، سنگین.
رایحهٔ سحر، آمیخته با بخور عود و گیشنه، بوی دریا، ستاره‌ها، بالای دیوارهای حیاط، دارند
می‌آیند پایین ستاره‌ها، اجاق: خاکستر.



- به کوسهٔ کوچک می‌گویند: کولی، سالی شصت- هفتاد قدیم می‌گرفتیم. بزرگ هم خیلی
گرفتیم. چند بشکه روغن بیرون می‌آوردیم. فروختیم. یک کوسه آن قدر گُپ بود که ده بشکه
روغن داد. سیزده متر بلندی کوسه بود. دو متر دهنش بود. توی شکمش پاره کردیم، بیشتر تخته
بود و قیر.

نشسته‌ایم توی اطاق درویش، قُل قُل قلیان، یک گوش ما به نقل درویش، یک گوش به
قُل قُل قلیان.

رزق و روزی دست خداست، چه در آب چه در خاک، چه توی هوا، آمده‌ایم احوالپرسی
بیمار، حالش چگونه درویش،
- خواهی بینیش؟
- البته.

- برمی‌خیزد درویش، جلو می‌افتد، ایوان، سرتاسر آفتاب، در نیم‌باز اطاقی، اشاره می‌کند
درویش، اطاق یک دری، تاریک، زن بیمار، تکیه داده بود به دیوار.

درویش: دکتر است. از تهران آمده، زار فهم‌گنه، حالش نپرسی دکتر؟ بهتره، نه؟
- حالت گو به دکتر.

- بهترم.

- دردت؟

- کم تر شد.

درویش: کم‌کم خوب شود.

- زن درویش، مثل اجل معلق، بالای سر بیمار: آن وقت مُرده بود، حالا بیمار است.

زن یک بار عمل معده کرده بود- به نقل خودش، صداش: زمزمه- دو سال پیش، تهران.

سرگیجه هم داشت. حالا هم درد شکم کم شده بود، هم سرگیجه.

- شفا دست خداست.

درویش گفت و راه افتاد و برگشتیم توی اطاق، دود قلیان، بوی تنباکو، قُل قُل قلیان.

- بیست و پنج سال است، بیمار است، هر جا رفت، فهم نکردند باد است، آمد پیش ما، مراسم

کردیم، به یک شب، بادش زیر کردیم.

- قلیان کشید؟

- نه، درویش، ممنون، بفرمایید.

- به امید دیدار درویش، این دنیا، آن دنیا، مانده به تیم.

- ها، اهلی، فهم کنی، تهران، سلام ما برسان، گو، درویش گفت، دست خداست، همه چیز، ما

کاره‌ای نیستیم، مراسم کنیم، این مراسم با وضو داخل شوند، طلب شفا کنیم.

- ان شاء الله درویش، اهلس دیدیم، گوئیم.

- ها، با اهلس گو، گذارند مراسم کنیم.

- طوفان تا کی هست؟

- فرق کنه، مانده به باد، تیم داره، اما، رود، دیری نمانه. خواهی بمان، باران بند آید. باد بند آید،

رویم دریا، صید کنیم، تماشا کن.

- باران که بد نیست، نعمت خداست.

- بادم خدا فرستد، هر چه فرستد، قسمت کند، نعمت است، شکر دارد.

- کدام باد درویش؟

- هر باد، یک باد افتد به جان دریا، طوفان کند، یک باد افتد به جان بیمار، بیمار کند.

- شیوخ هم سلام ما برسان.

- عصا خواهی، درست کنم، سال بعد آبی دهم، داشته باشی بهتره، باد دور کند.

- ان شاء الله.



یاد درویش سالم به خیر، چاق و چله که بود، ماشاءالله، چشم شور کور- بادا، چاق باشد، خداگناده، دماغش هم، ان شاء الله، یعنی صدا می‌کند گوشش حالا، چه توی دریا، چه توی اطاق،

چه شبی صبح شد در خانه اش، توی آن اطاق یک دری، بغل دریا، خانه اش آباد، جزیره قشم، بندر سلخ، لاشه یک کوسه، شده است روغن، روغن مذاب، زرد خاکستری، فرورفته است میان شن ها و ماسه ها، استخوان بندی مهره های کوسه، خداحافظی، خداحافظ دریا. تنگ است خلقتش دریا، چوب را برداشته و می زند به پک و پهلوی لانچ ها، حساب کارشان را کرده اند ابرها، آن بالا بالاها، یکی این طرف، دو تا آن طرف، فرار فرار، دو تا پیچ، کمرکش یک کوچه، خاکی، دری چوبی و حیاطی دنگال، معلوم نیست تنه یک درخت است وسط حیاط، یا یک دار، نوکش ماه، مثل یک مداد پاک کن، چیزی نمونده است ازش، بس که کشیده می شود، این طرف آسمان، آن طرف آسمان، آسمان ولی، انگار نه انگار، همان کاسه و همان آش، عین یک زنگی، هرچه بشوری، بازم سیاسی، چه امروز، چه دیروز، چه فردا، یک تکه ورق کاغذ کاهی است آسمان، پرفتله های مداد پاک کن، مُچاله، بالای دیوارهای حیاط، اطاق و اطاق و اطاق، سه طرف حیاط، اطاقی، یک در چوبی، دو لنگه، در اطاق، سه کنج حیاط، ضرباهنگ دهل ها، پیوسته، مدام، آواز دسته جمعی مردها، زن ها، صدای درویش، کشیده، زنگ دار. یک لحظه مربع، زرد و قناس، یک لحظه ذوزنقه، بنفش، سیاه، حالا، کثیرالاضلاع، هم زرد هم سیاه، یک مشت نه، صد مشت ارزن می پاشیدی، توی هوا، مگر می گذاشتند صداها، عین چادر شب، از این سر تا آن سراطاق، یک دانه اش، بیفتد کف اطاق، ایستاده بود درویش پشت به دیوار، کنار پرده، زن ها بودند آن طرف پرده، دورتادور پشه بند، میان پشه بند، زن بیمار، این طرف پرده، مردها و دُهل های، می گشت و دور می زد بخوردان سفالی، دورتادور اطاق، چای و شیرچای، شیرین، خاکستری، سیاه، بیتی می خواند درویش، گاهی دست راستش یک ترکه، یا چماق، تکرار می کنند زن ها، آن طرف پرده، تکرار می کردند مردها، این طرف پرده و میان صداها، آواز زنی، عطر گل یاس، یک نگاه، از کجا آمد، رفت که رفت، به کجا؟ آن هم توی خواب. بیداری کجا و این نگاه، یک دق الباب، مثل یک شهاب، تا می یای بجنبی، پاک شده خطش از روی دیوار، رقص یا سماع؟ شاید بانگ دهل ها بودند، دو تا مرد، نه سه تا، عین اشباح، یک تکه نی، دو نوک نی ها، زنگوله های نقره، دست مردها، صدا می کردند زنگوله ها، تَتَقْ تَقْ، تَق تَق، دق دق، دولا می شدند، راست می شدند، دولا، راست، دولا، یکی چرخ می زد، توی هوا، حالا فریادهای درویش.

فریاد، فریاد، ترکه یا چماق، تو دست فریادها: جواب می دی، کتک می خواد دلت، بزنی؟

جواب می‌دی؟ یاالله، بارک‌الله، از کجا آمدی؟ کجایی هستی، چی کار داری با این بنده خدا، می‌یای بیرون، با زبان خوش، یا بگم بزَن، بِجُنُب، یاالله... یک مثنوی است، کو حوصله؟ کو حافظه؟ تو این سن و سال، یادداشت‌ها؟ معلوم نشد، کی داد به آب، دستش درد نکناد و صداش: اون یکی که خودشو سر به نیست کرد، او یکی نفهمید کسی کی سر به نیست شد، اون یکی گم شد تو غبار، اون یکی افتاد تو چاه، اون یکی شال سبز بسته دور کمرش، چمباتمه زده در مسجد شاه، عبرتم خوب چیزیه، تازه، یه وجب آپارتمان، این همه آشغال... فردا، نه پس فردا، خانه درویش، زن بیمار، گوشه اطاق، عین یک متکا، چه متکایی۔

شب که می‌یاد به دنیا، شب اول، زیر بغلش بوده این متکا، با هم خلق می‌شن، شب و متکا، تا دیشب، شبی که هنوز بوش می‌یاد توی اطاق، هر تنابنده‌ای خوابیده و خوابش برده، چه سپید، چه سیاه، آن‌ور دنیا، این‌ور دنیا، آن‌ور تاریخ، این‌ور تاریخ، هزار سال، بعد قرن دو هزار، گذاشته سرشو رو این متکا، غلت و واغلت، چه خواب‌هایی، کابوس تا دلت بخواد، رفته به خرد متکا، همین متکا، گوشه اطاق، تک سرفه‌ای هم می‌کند متکا، گاه و بیگاه و زن درویش، سرپا، قبراق، وسط اطاق، عین منار، حالت چطوره؟ بهتری؟ خوبه، بهترم می‌شه، زن درویش جواب داد و... اصل کار باد بود، که در شده، درش کرد درویش، خستگی‌ش مال سنگینی باد، خوب می‌شه، درویش نیس؟ کجاس؟ دریاس، کی می‌یاد؟ خدا می‌دونه؟ قلیان می‌خوای، چاق کنم، برو بشین تو اون اطاق، چاق کرد و چه قلیانی، دستش مریزاد... تا دو سه هفته پیش، قشم و بندر سلخ و خانه درویش، لنگ ظهر بود، خواب بود درویش، زن درویش، بیدار، قبراق، بیدارش کرد، چاق سلامتی و خوش آمدی، خوش آمدی، هم سرحال بود، هم چاق، شکرخدا.

۔ مریض نداری درویش؟

۔ خیلی مریض بود، ماه رمضان تعطیل است. فقط قرآن می‌خوانیم.

۔ چه مریض‌هایی داشتی، داخلی، خارجی؟

۔ یک نفر عجمانی، مریض می‌شه، ارتشی بوده، می‌برند دکترهای امارات، خوب نمی‌شه، می‌برند لندن، خوب نمی‌شه، می‌برند آلمان، خوب نمی‌شه، برمی‌گردن عجمان، ناخدایی می‌بینه، می‌گه من همین‌طور بودم، گفتند باد داری، درویش سالم خوب کرد. با هواپیما می‌یان بندرعباس، از بندرعباس می‌یان سلخ، پدر مریض گفت: درویش خوبش کنی، یک خنجر طلا

- می‌دهم. مراسم کردیم، هفت شب، خوب شد.
- چه مرضی داشت؟
 - باد داشت.
 - چه بادی؟
 - باد شیخ، شیخ قادر.
 - از کجا فهمیدی باد شیخ قادر؟
 - با بادش صحبت کردم، گفت از دماغش وارد شدم.
 - مرض ظاهری چی بود؟
 - قلبش، سرش، شانه‌هاش درد می‌کرد. باد گفتم، زیر شد، خارج شد، خوب شد حالش، دردش افتاد.
 - از کجا خارج شد؟
 - از سوراخ دماغش.
 - کدام سوراخ، راست، چپ.
 - سوراخ سوراخ است، چه چپ، چه راست.
 - راست گفتی، دستت درد نکنه، سفر نرفتی؟ نبردنت سرِ مریض؟
 - رفتیم بمبایی، دعوت کردند، رفتیم دیدیم مریض گذاشتن وسط، دورش دایره می‌زنند، ما دو شعر عبدالقادر هم آن جا یاد گرفتیم، دیدیم این جا هم باد هست، بمبایی هم باد هست.
 - درویش گفتی پدرت هم در این کار بود، درسته؟
 - بله، بابا زویه پدر بزرگ من بود، استاد بود، بابای من، بابا سالم بود، کتاب دارد. ما ندانیم آلمان چرا این قسم درمان ندارند، گویند ما تمدن داریم، اما این قسم ندانند، چه طور ندانند؟ وقتی ندانند، مرض باد چه کنند؟
 - یک سفر برو آلمان، یادشون بده.
 - دعوت کنند رویم، دعوت کردند، رفتیم بمبای، دعوت کنند، رویم آلمان.
 - درویش، بلوچستان، یک آبادی هست به اسم به پاتان، یک مُلا هست تو این آبادی، می‌گویند مریضی از چن است، به نظر شما درست می‌گه؟

- او گوید چن، ما گویم باد. باد و چن یکی ست. باد هست آزار ندارد، باد هست شرّ است، آزار دارد. چن هم دو قسم است. چن که آزار دارد. چن که بی آزار است. او چن شناسد، ما باد شناسیم. او چن بیرون می کند، مریض خوب شود، ما باد بیرون کنیم، مریض خوب شود.

- رفتی بمبای دوایی هم آوردی؟

- تنباک آوردیم، گره کور است، گروه کور برای باد است. خواهی کشی؟ گویم قلیان چاق کنند؟

- روکرد به زنش، که ایستاده بود جلوی در پستو، گنج اطاق، دری چوبی و یک لنگه، مشغول

شده بودن، فقط مانده بود یک فوت، به ذغال های سرخ سر قلیان.

- دوای باد گران شده، خیلی خیلی گران است. قیمت زعفران است. خیلی مواد است. اسمش

دواست. گلش دواست، شش هزار تومان دادیم، غیر کردنش (کوبیدن و مخلوط کردن)، جوز،

دارشیرین، محلّبو، صندل، زعفرانو، ریحانو، خیلی خیلی، باقیش این دفعه که آمدی، بنویس.

قلیان و چه قلیانی، باد؟ چه خوش ذات، چه بد ذات، باد بی باد.

راستی این چند کلمه هم یادمه، درویش گفت، وقتی پرسیدم:

- دو سال پیش آمدم، نبود، پرسیدم، عیال گفت رفتی دریا. چه کار داشتی تو دریا؟

- رویم دریا صیادی.

- وضع صیادی چطوره حالا؟

- کم است.

- چرا؟

- بارش نیست، بارش کم است. صید کم است، همه چیز خداوند تعالی از بارش است.

خوب شد نوشتم، به یادگار، حاشیه این دیوار، سر راه، چه دهن دره ای می کند سطل آشغال،

راست گفتند، مارگزیده می ترسد، از ریسمان، چه سپید، چه سیاه، راستی، یک التماس دعا هم

داشت درویش، سر به سرش نداشتن، شفا دست خداست، هیچ کاره است درویش، صد رحمت به

جرز دیوار، چی چی جرز دیوار، پشوتنه پیش درویش، جرز دیوار، اونم وقت کار زار، درویش

سالم، الوعده وفا، نوبت توست حالا، قول دادی، دعوت کنی، صدام کنی، شبی از شب ها،

بیماری از آن بیمار، حتی اگر خواب باشم، آن هم توی شبی که صبحشو هنوز خلق نکرده خدا،

شایدم خلق نکنه حالا حالاها.

- خداحافظ درویش، به امید دیدار، راستی خوب شد یادم افتاد، آن شب، می‌رقصیدند
چند نفر وسط مجلس،
- سماع می‌کردن، قادر به سماع جایزه،
- بله، اما به چیزی دستشون بود، چوب بود، یا نی، دو سرش دو تا زنگوله داشت،
- بادی بودن، بادشان در کردم، یکی از پا عاجز بود، یکی...
- چوب چه خاصیتی داره؟ زنگوله‌ها چه خاصیتی دارن؟
- اینا خوب شدن، اما خوف دارن.
- از چی خوف دارن؟

- از باد، خوف دارن باد باز برگرده، بره تو جانشون، عصا و زنگوله دهیم دستشان، تا خوف
می‌کنن، عصا تکان می‌دن، صدا می‌کنن زنگوله‌ها، باد دور می‌شه، عصا خیالشون راحت می‌کنه
از باد، خوفشان می‌ریزه، خواهی درست کنم برای تو، آمدی دهم؟
- قربان درویش چه فایده، رویین تن باشی، مثل اسفندیار، جهان پهلوان، مثل رستم دستان،
آخیلوس، توی تروییا، سوراخ دعا باهاته، پیدا می‌کنه باد، حالا می‌خواد سوراخ، وسط تخم
چشات باشه، یا چاه شقاد جلوی پاهات یا وسط پاشنه‌های پات، ردخور نداره، چه بخوای چه
نخوای...



یافته‌ها

در کهن‌ترین باورهای انسانی ریشه دارد، مراسم زار. از دیدگاهی تاریخی، دورانی را در
برمی‌گیرند این مراسم که انسان اعتقاد داشته است به روان‌های نباتی، در نخستین شکل‌های
اجتماعی که پا می‌گرفته است در گوشه و کنار جهان باستانی. شگفت‌زده می‌کرده است انسان را
رستاخیز درختان و نباتات به هنگام بهاران. تقدس درختان و تقدیس نباتات مربوط به این ایام
ابتدایی است. درختان کهنی که هنوز در گوشه و کنار این سرزمین دوام آورده‌اند، سرسبز برجای
مانده‌اند و بر پیشانی دارند، جای جای، آثار زخم‌های بسیار تاریخی را و تقدیس می‌شوند،

یادگار آن دوران‌های تاریخی هستند، مانند سرو کاشمر، سرو شیراز، سرو سنگان در آبادی سنگان بلوچستان، سروده یا بید در بلوچستان و... دخیل بستن به درختان کهن و شفا طلبیدن از درخت که رایج هست هنوز در برخی از آبادی‌های ایران، یادآور فرهنگ و باورهای مردمان آن روزگاران است. در مراسم زاری که آورده شد روان یا باد یا زاری که حلول کرده است در تن بیمار و سبب بیماری شده است علت آزاری را که فراهم کرده است برای بیمار، آزار رساندن بیمار به درختان کهور ذکر می‌کند. درخت‌های کهور و گز که در سرتاسر بلوچستان می‌رویند و عمر دیرینه‌ای دارند، در گرمای طاقت‌فرسای کویر و تابش سوزان آفتاب. در نظر مردمان این دیار مقدس هستند. هنوز درخت گز که در پهنه‌های کویر می‌روید، کویری که برگردان آفتاب است و تجسم خورشید، در چشم مردم بلوچستان، درخت خورشید پنداشته می‌شود، که یادآور دوران مهرپرستی است در این دیار، همان‌گونه که دیده می‌شود در شاهنامه، رستم به راهنمایی سیمرغ که نماد مهر است شاخه‌ای می‌بُرد از درخت گز، می‌تراشد، می‌گذارد در کمان، رها می‌کند و می‌زند به چشمان اسفندیار روئین تن، آن چنان که تاریک می‌شود جهان، به چشمان اسفندیار، تا ابد. تیر برساخته از شاخه درخت گز و راهنمایی سیمرغ نیز یادآور باورهای مهرپرستی در این سرزمین است و خصلت جادویی درختان.

نکته‌ای دیگر که در این مراسم قابل توجه است تعلق زارها و روان‌ها به خطه‌های زمینی مانند عدن، مسقط، یمن و... است که یادآور دورانی است که بشر می‌پنداشته است در مغاک‌های زمینی جای دارند روان‌ها. کوچ روان‌ها به آسمان و تصور بهشت‌های آسمانی پس از گسترش دین زرتشتی در ایران رایج می‌شود، در اصل از اندیشه‌ها و باورهای آیین زرتشتی است و بعدها، راه می‌یابد در باورهای سایر ادیان.

مراسم زاری که اکنون اجرا می‌شود در سرتاسر ساحل جنوب، بلوچستان و جزایر دریای عمان و خلیج فارس، ترکیبی است فشرده و رنگین از باورها و اعتقاداتی که مرسوم بوده‌اند طی دوران‌های گوناگون فرهنگی و به تدریج نفوذ کرده‌اند و جایی باز کرده‌اند برای خود در این مراسم از جمله اعتقادهای عرفانی و طریقتی.

همکاری شگفت‌انگیزی که اهل مجلس می‌کنند با دل و جان برای شفای بیمار به رهبری پیر مجلس نشان می‌دهد که در باور آن مردمان، وجهی همگانی دارد بیماری، محدود به یک فرد نیست، بلای همگانی است، در نتیجه دست به دست هم باید بدهند همه اعضای جامعه، تلاش کنند، همکاری و همدردی کنند، تا نه تنها بیماری را بیرون برانند از تن بیمار که دور کنند از کل جامعه. این همکاری صمیمانه در سایر عرصه‌های زندگی این مردمان نیز دیده می‌شود، مانند تولید محصولات کشاورزی، شکار در دوران تاریخی شکارورزی.

مراسمی که هم‌اکنون در روضه‌خوانی‌ها، مسجدها، تکیه‌ها به‌ویژه در ایام مقدس، مانند لیالی قدر انجام می‌شود، قربانی‌ها، دعا‌های همگانی، طلب شفای دسته‌جمعی در فضایی روحانی، برای بیماران و دردمندان، یا آرزوی بازگشت به سلامت برای به سفررفته‌ها و جز این‌ها، بازمانده آن مراسم و باورهای تاریخی است.

نکته جالب دیگری که به چشم می‌خورد در این مراسم، همکاری زن‌ها و مردها است، تفاوتی ندارد زن باشد بیمار، یا مرد. تلاش می‌کنند زن و مرد، تلاشی حیرت‌انگیز، یکدست، برابر، برای شفای بیمار. هستند هنوز زنانی بسیار مشهور در بلوچستان و کناره‌های جنوب ایران که راهبری مجلس را به عهده می‌گیرند و مراسم زار را پیش می‌برند و انجام می‌دهند در کمال مهارت و استادی.

تفاوتی نیست بین زن و مرد، از این نظر هم، آقایان و خانم‌هایی که بر این باورند، برابری زن و مرد تحفه‌ای است فرنگی، گم کرده‌اند سوراخ دعا را، در واقع، آن‌چنان که باید و شاید عنایت نکرده‌اند به گیر و دارها در تاریخ پیچیده این سرزمین. یکی - دو تا نیستند مشکل‌های اجتماعی، به‌ویژه آن‌ها که آبخوری دارند فرهنگی، و شاید در این میان، مشکل‌تر از همه، روحیه‌ای است که متأسفانه، چیره است بر فضای زندگی کنونی ما، روحیه‌ای که راه می‌بندد به همکاری و تعاون همه مردم، چه زن و مرد، در مواجهه با دشواری‌ها و برکنند ریشه نابرابری‌ها، این روحیه، این بیماری، و به باور آن مردمان، این روان خبیث، این زار، زاده کدامین خطه است، از کجا برخاسته است. کی و چگونه حلول کرده است در تن جامعه، آیا بیرون رانده می‌شود، بدون همکاری و همیاری و تلاش و جهادی همگانی؟